بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و نود و چهارم\_6 تیر 1400

[ادامۀ بررسی فرمایش شیخ طوسی]

مرحوم شیخ انصاری در ادامۀ نقل و بررسی مختصر در مورد فرمایش صدر رضوان الله علیه در شرح وافیه فرمایشی را از شیخنا الطوسی اعلی الله مقامه در عده نقل می کند و تفسیر و تبیین می کند، دلیل نقل فرمایش شیخنا الطوسی این است که ما در جلسات گذشته اشاره کردیم که در مورد نحوۀ وجوب تحصیل علم و یقین در اعتقادات دو نظریه هست. در اصل اینکه وجوب نظر هست، بحثی نیست، در اصل این که کسب معرفت در اصول اعتقادات لازم است، بحثی نیست، در نحوۀ این وجوب بحث است. آیا وجوب نظر، وجوبی است غیری، یعنی نظر کردن لازم است برای حصول یقین؟ کسب معرفت مقدمه است برای حصول یقین و وجوبش، وجوب غیری است؟ یا نه وجوب نظر وجوبی استقلالی است؟

این بحث نه تنها یک بحث کلامی است بلکه نتیجۀ فقهی هم می تواند داشته باشد، چنان که مشاهده کردید، در بعضی از صوری که سید صدر بیان کرد، طبق نظریۀ وجوب غیری نظر، تارک نظر فقط فاسق نبود، بلکه کافر بود، چون آن چه از او خواسته اند، یقین حاصل شدۀ از نظر است، نه هر یقینی. آنچه او را مؤمن قرار می دهد، این گونه نظر است، نه صرف تقلید حتی در امر حق، و اطمینان و یقین از تقلید پیدا کردن، چون ایمانش بر پایۀ دلیل و نظر نیست، مؤمن نیست بلکه محکوم به کفر است، اما اگر وجوب نظر را وجوب استقلالی دانستیم، نهایتا این شخص واجبی از واجبات خود را ترک کرده است، و محکوم به فسق است، ولی چون در امور حقه ایمان و یقین دارد، محکوم به کفر نخواهد بود، پس این بحث که بحثی کلامی است و به مناسبت در اصول هم آمده است، نتیجۀ فقهی هم دارد، که آیا بر تارک نظر، آثار کفر مترتب است یا آثار فسق.

به هر حال. چون به شیخ طوسی اعلی الله مقامه نسبت داده اند که در عده می فرماید وجوب نظر وجوبی استقلالی است آنهم مع العفو، شیخنا النصاری، فرمایش شیخ طوسی را نقل می کند تا صحت یا عدم صحت این نسبت بررسی شود، که آیا اساسا شیخ طوسی چنین گفته است یا نگفته، و نیز صحت و عدم صحت اصل مطلب یعنی آیا اساسا می توانیم وجوب نظر را استقلالی بدانیم یا نه؟

در جلسۀ گذشته عرض شد این مطلب در جزء دوم عدة الاصول فصل دوم صفحۀ 727 آمده، فی ذکر صفات المفتی و المستفتی و بیان احکامهما. من برای تصحیح در فهم سخن شیخ، به نقل شیخ انصاری اکتفا نمی کنم از خود عده آن بخش هایی که مد نظر هست بیان می کنم.

ایشان ابتداءً شرائط مفتی را بیان می کند، که مفتی در فقه نه تنها باید به کتاب و سنت، و نه تنها باید به مباحثی از اصول فقه مسلط باشد، بلکه باید به جمیع آنچه آن مسألۀ فقهیه وابستۀ به آن است، آگاه باشد و ذلک نحو العلم بالله تعالی و صفاته و توحیده و عدله و همچنین باید پیامبر شناس باشد، ادعای کذب پیامبری را از ادعای حق جداکند، بتواند عالم باشد به ما جاء به النبی، صلی الله علیه و آله و سلم. این چکیدۀ صفحۀ 727 و 728 تا اواسط صفحۀ 729.

اما شرائط مستفتی می گوید مستفتی بر دو قسم است؛ یکی آن شخصی که قدرت و قوه ایی و تمکن از استدلال را در فقه پیدا کرده می تواند خود در فقاهت عالمانه سخن بگوید، این جا چنین شخصی حق رجوع به قول مفتی که نهایتا مظنه می آورد، ندارد، باید از طرق مقررۀ در اصول فقه برای استنباط استفاده کند و خود وارد اجتهاد در فروع گردد.

اما قسم دوم آن مستفتی است که قوه و قدرت استدلال فقهی ندارد و عاجز است، اینجا چه باید کند؟ از عده ایی از عامه که به آن ها بغدادیین تعبیر می کنند، نقل می کند که اساسا تقلید برای این مفتی هم جایز نیست و تقلید محرم علی کل حال وسبوا فی ذلک بین احکام الفروع و الاصول. چه در فروع و چه در اصول تقلید جایز نیست.

**و ذهب البصریون و الفقهاء بعصرهم**، فقهاء غیر بغدادی و نیز بصریون معتقدند به این که **ان العامی لا یجب علیه الاستدلال و الاجتهاد و انّه یجوز له أن یقبل القول المفتی**، این گروه از علماء عامه بصریون و دیگران در مورد اصول اعتقادات معتقد هستند که معرفت این امور بر همه از جمله عامی لازم است این ها معتقد هستند که عامی خود باید شرائط و اعداد نماز را بداند، عامی باید غیر از این مسائل اصلیۀ فروع، مسائل اصلیۀ اصول عملیه را هم بداند، و از جمله معرفة الله تبارک و تعالی، معرفة عدله و معرفة النبوة. این گروه از علماء اصول عامه معتقد هستند که تقلید در این قسمت ها صحیح نیست، البته در برابر این ها داریم کسانی که معتقد هستند یجوز تقلیده فی التوحید مع ایجابه منه العلم بالصلوات. این گروه معتقد هستند باید نسبت به صلوات عالم باشد اما اگر علمش به اعداد صلوات و اصل کیفیت نمازف نه آن فروع الفروع برخواسته از توحید تقلیدی هم بود، مانعی ندارد،

بعد خود شیخ می گوید **والذی نذهب الیه.**

قبل از آن که نظر شیخ را بیان کنم نظر عامه را دسته بندی کنیم، اگر چه در این توضیح هم از واژه هایی استفاده کردم که در فهم مطلب مؤثر است و در عده نبود. به نظر ما مراد شیخ طوسی این است که عامه مجموعا سه نظریه دارند:

1. نظریه اول عدم جواز تقلید نه در اصول و نه در فروع، بلکه همه باید عن علم باشد،
2. در فروع تقلید جایز است اما در اصول تقلید جایز نیست و نه تنها در اصول اعتقادات تقلید جایز نیست بلکه در آن کلیات و اساس مسائل فقهیه مثل اعداد صلوات هم نباید تقلید کند بلکه باید علم پیدا کند.
3. نظر سوم این که تقلید حتی در اصول اعتقادات هم جایز است، قطب مقابل نظریۀ اول. بعد از آن که تقلید کرد، اگر از راه تقلید به آن کلیات فقه، مثل اعداد صلوات، علم پیدا کرد، کافی است، البته در بین مسائل فقهی، نماز نه تنها مثال است بلکه در اثر عظمت و جایگاه بلند نماز به آن اشاره کرده اند.

این نظر عامه.

حال می فرماید **الذی نذهب الیه انّه یجوز للعامی الذی لا یقدر علی البحث و التفتیش تقلید العالم**. پس اصل تقلید فعلا مورد قطعیش در مسائل فروع لا بحث فیه، خلافا با آن دستۀ اول از عامه، بعد ایشان به عنوان دلیل بر مدعای خود بر سیرۀ مستمره از زمان خودشان تا عهد مولانا امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه استدلال می کنند.

**یدل علی ذلک إنی وجدت عامة الطائفة**، (این تعبیر برای شما آشناست، در مباحث حجیت خبر واحد نیز این نحوه از تعبیر که وجدتُ الطائفه از مرحوم شیخ دیده می شد.)من عهد امیر المؤمنین علیه السلام الی زماننا هذا یرجعون إلی علمائها و یستفتونهم فی الأحکام و العبادات، در أحکام معاملات و قضا و شهادات، در احکام مربوط به عبادات مردم به علمائشان از دیر باز مراجعه می کردند و استفتاء می کرده اند، این سیرۀ مستفتین و گمان نشود که فقط استفتاء بوده است، و افتاء نبوده است، گمان نشود که در این جا مفتیان سیرۀ بر افتاء نداشته اند، خیر.

**و یفتونهم العلماء فیها و یثوقون لهم العمل بما یکتونهم به** ، می گفتند عمل به افتای ما مجزی و مبری ذمه است و برای شما جایز است که ترک اجتهاد در فروع کنید به اجتهاد ما بسنده کنید،

**و ما سمعنا احدا منهم قال لمستفت لا یجوز لک الاستفتاء و لا العمل به**، کجا به علماء به آنها که استفتاء کرده اند، نهی از اصل استفتاء می کنند؟ کجا علمای شیعه در طول تاریخ مردم را از علمل بر طبق فتوای خودشان نهی کرده اند. نه تنها نهی نکرده اند، بلکه آنها را ترغیب و تشویق کرده اند، به مستفتین گفته اند

**بل ینبغی أن تنظر کما نظرتُ و تعلم کما علمتُ**، تو نباید در جهل غوطه ور باشی، احکامی را که مورد ابتلاء توست، جاهل باشد، باید تو هم نظر داشته باشی، معرفت پیدا کنی، اما معرفت تو، درست است مثل معرفت و نظر من، جزء خانوادۀ نظر است، درست است علم تو مثل علم من، جزء خانوادۀ علم است ولی تفاوتش این است که من زحمت تو را کشیده ام، تو به نتیجه عالم باش، تو به آن ثمرۀ تحقیقات من نظر کن و من هرگز به تو نمی گویم برو خودت تحقیق کن و به گفتۀ من اکتفا نکن، **و لا انکر علیه العمل بما یفتونهم** هرگز فقها امامیه انکار تقلید و عمل به فتوای خودشان از طریق عامی نمی کردند، **و قد کان منهم، الخلق العظیم، آثروا الائمه علیهم السلام و لم یحک عن واحد من الائمه أن عیر علی احد من هولاء و لا ایجاب القول بخلافه**، این سیره الان و دیروز نبوده است، خلق عظیمی از این مفتیان و مستفتیان در عصر ائمه علیهم السلام بوده اند و هرگز از یکی از ائمه علیهم السلام دیده و شنیده نشده است، هرگز از ائمه علیهم السلام ما مشاهده نکرده اییم که بگویند این سیره و روش استفتاء و افتاء باطل است، هرگز معصومینی که این سیره را مشاهده کرده اند بر ما یک سیرۀ دیگری را غیر از این سیره بر خلاف واجب نکرده اند، هرگز ائمه هدی علیهم السلام با این که این سیره را دیده اند نگفته اند این باطل است و هر کس باید در مسائل فقهیه فرعیه عالم باشد و تقلید جایز نیست، نه تنها انکار نکرده اند، بل کانوا یسببونهم فی ذلک، این سیره را نه تنها ردع نکرده اند، بلکه این سیره را تصویب و امضاء کرده اند. آنجا که ائمه مردم را به مثل ابان تغلب ارجاع می دهند به مثل زکریا ابن آدم ارجاع می دهند، این یعنی تصویب سیرۀ استفتاء و افتاء، این یعنی امضاء رجوع جاهل به احکام به مجتهد و فقیه و مفتی و گرفتن حکم از او، این سیره در مرآ و منظر و با عدم ردع بلکه با امضای ائمه روبرو شده است، لذا باید به شما بگویم

**فمن خالفه فی ذلک کان مخالفا لما هو المعلوم خلافه**، اگر کسی با این سیره و دیدن مخالفت کرد، با چیزی مخالفت کرده که نباید مخالفت کند وو رو به مطالبی آورده است و اقوال و آرائی را ا ختیار کرده است، مثلا گفته است باید همگان مجتهد باشند فی الفروع و اصول که این آراء قطعا معلوم است که خلاف نظریۀ شارع مقدس است،

پس اساس تقلید درست است، حال آیا از این بیان جواز تقلید در اصول اعتقادات هم استفاده می شود یا نه، ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.